

{ نیکو کاری }

تجلی نیکی‌ها

هدف اسلام چیست؟

احساسات و عواطف لطیفی که از اعماق روح انسان می‌جوشد و بصورت انواع نیکی‌ها و مساعدتها و کمک با بنیان نوع در صفحه زندگی تجلی میکند ، از عالیترین غرائز انسانی است ، احساسات است که قلب آدمی را از دیدن رنجها ، گرفتاریها ، مشکلات ، بسختی می‌فشارد و برای هر گونه فداکاری و از خود گذشتگی آماده می‌سازد .

چشمی شود کرد نوش و نیش ، غم و شادی ، فقر و غنا ، با زندگی انسانها پیوند ناگسستنی دارد ؛ ولی خوشبختانه بسیاری از رنجها و مشکلات و گرفتاریهای روح گداز و دلخراش با همه تلخی و گرانباری ، التیام پذیرند ، و میتوان عوامل آنها را که چون ابری تیره و شوم افق زندگی مبتلایان را سیاه میکنند ، با الهام از عواطف و احساسات و بکمک همکاری از میان برد .

انسان تنها یک ارگانسیم زنده نیست ، بلکه حامل پیام مطلق خوبی و دانائی و زیبایی و ارزش است ، رابطه انسانها با یکدیگر باید بر بنیان کشش و محبت بی آرایش دو جانبه و تعاون و همکاری نسبت یکدیگر استوار گردد ، نه بر اساس سوداگری و تظاهر و ریا و اضطرار ، حل مشکلات زندگی بدون گذشتها ، فداکاریها ، نیکی بهممنوع در لحظاتی بحرانی و ضروری غیر ممکن است ، چه یکی از ارکان زیرساز بنای « تعاون اجتماعی » حس مهربانی و فداکاری و گذشت است . افراد و گروههایی بکمال بلوغ خود میرسند که در فعالیتهای اجتماعی دارای چنین روحیه ای باشند ، آنانکه بحیات و زندگی علاقه مندند در درجه اول بایستی بزندگی خدمت کنند ، و سهمی مشخص و حتمی در ایجاد یک جامعه سالم و نیرومند ، بعهده بگیرند ، هر قدر بلوغ عاطفی و رشد بیش از اجتماعی مردم زیادتر باشد بمصالح یکدیگر توجه بیشتری خواهند داشت ، اندیشه مثبت و همدردی درباره دیگران در عین حال که نشانه کمال آدمیت است ، کمک بایجاد محیطی

سالم برای زندگانی بهتر خود شخص خواهد بود ، چه علوم اجتماعی ثابت میکنند که در اندیشه واقعی خود بودن مستلزم رعایت حال دیگران و احساس همکاری و همدردی با آنان است میگویند: « **باهر دستی که دادی از همان دست میگیری** » کسیکه بذرنیکی در جهان نیفشانده چگونه میخواهد حاصل نیکی بر دارد ؟ و بر همین اساس فضائل انسانی و شخصیت‌های فردی بر محور طرز فکر و روحیات اجتماعی آنها دور میزند .

برعکس فقدان چنین روحیه‌ای در افراد و گروهها نشانه وجود اختلال و عقب افتادگی در بلوغ اجتماعی ، و حالت بی‌غمی و بی تفاوتی و عدم احساس مسئولیت‌های اخلاقی ، حاکی از اختلال و بیماری در روح ، و رکود در رشد اجتماعی است . اینها بستگی زندگی خود را با شادکامی و سلامت دیگران نمیتوانند درک کنند ، چنین جامعه‌ای بکشتی در غرقاب افتاده‌ای شبیه است ، که در گیرودار دریای طوفانی هر کس تلاش میکند تنها گلیم خود را از امواج کوبنده و خروشان بیرون کشد .

شکی نیست که عادت بگذشت و فداکاری و کارهای نیک باسانی بدست نمی‌آید . یکی از دانشمندان میگوید : « **نیکو کاری در مراحل اول زحمت دارد و هر قدر در این راه بیشتر رفتیم توانائی ما زیاد تر میشود** ؛ گویی کارهای خوب مانند مادرانی هستند که بمرور ایام فرزندان زیادی از آنها متولد میشود »!

حقیقت هم همین است خدمت بمردم و فداکاری برای انسان راحت طلب و خودخواه ، انسانی که آزمندانه همه چیز را برای خودش میخواهد ، و حاضر است برای رسیدن بهدنی که دارد همه چیز را فدا کند ، مشکل است ، ولی مگر چه چیزی در زندگی انسان مشکل نیست ؟ در هر حرکت و هر چیزی کوشش و رنج هست ، حتی در ادراک و تفکر هم رنج و زحمت است ، منتها کوشش داریم تا کوشش ، از آن دو یکی بینائی میبخشد ، افق اندیشه‌ها و نگرشها بوسیله آن وسیع تر و گسترده تر میشود ، و موجب رسیدن انسان بحق و حقیقت است ، آدمی را تبدیل بیک ادراک واصل بحقایق واقع در جهان نموده ، و او را بمالیتیرین پادشاه و مرز در جهان آخرت میرساند . و آن دیگری سبب انحراف و گمراهی و جداکننده انسان از حقیقت واقع است ، کوششی که هر دم دائره فردیت را توسعه میدهد و دارای حدیقف و نهایت معقولی نیست ، به از هم - پاشیدگی نیروهایی که در درون آدمی بر رفتار اخلاقی او فرمان میرانند منجر خواهد شد .

بسیارند افرادی که خود را صاحب احساس و عواطف میدانند ؛ و از مشاهده بدبختیها و مصائب دیگران ناراحت میشوند ؛ ولی نمیخواهند تکلیف و وظیفه‌ای را بعهده بگیرند ، اگر در

معرض قبول وظیفه‌ای قرار گیرند که مستلزم صرف مال و دستگیری از محرومین باشد ، و یا ایجاب کند کمی بخود زحمت دهند ، و یا از برخی لذائذ چشم‌پوشی نمایند ، شانه‌از زیر بار این وظیفه خالی میکنند ، این چنین حالتی ناشی از آن است که خود را برای تکالیف ووظائف آماده ساخته ، و حتی نخواسته‌اند خویشان را بوظائف کوچک و ساده‌ای که آنان را برای کارهای مهمتری مهیا می‌سازد ، عادت دهند .

غم ورنج دیگران داشتن ، حالت خوبی است و قابل تقدیر ولی اگر منتهی بعمل نگردد ، و بوسیله آن باری از دوش دردمندان برداشته نشود ، در این صورت فایده‌اش چیست ؟ عواطف خشک چه دردی را درمان میکنند ؟ احساساتی که در درون وجدان پنهان شده باشد ، در واقع حیات تأثیری ندارد ، و انکهی انسانیت از چنین احساسی چه بهره‌ای خواهد برد ؟ داشتن حسن نیت برای زندگی عملی و حیات واقعی بشر در روی زمین کافی نیست ؛ حسن نیت مستلزم عمل و اقدام است .

کوشش برای رفع گرفتارها و مصائب دیگران نه تنها وظیفه هر فردی است ، بلکه از بهترین و عالیترین لذائذ حیاتی بشمار می‌آید انسان باید دامنهٔ محبت خود را آنچنان وسیع و گسترده بگیرد ، که همه مردم بتوانند در آن جای گیرند ، تا بدینوسیله روح روشن و دل از آلایش رنج پاک شود ، و آدمی بخوشبختی واقعی دست یابد ، در این صورت احساس خواهد کرد که هر چه در جهان میباشد زیبا و دلغریب است .

احسان و نیکی حد و مرزی ندارد ، چه منابع عواطف انسانی عظیم و ذخائر آن پایان ناپذیر است ، و هر قدر بیشتر از آن بهره برداری شود جوشش بیشتری خواهد کرد ، میگویند : عقل محدود است ولی عواطف انسانی نامحدود میباشد و میتواند همه چیز را در زیر شهپر فرشته آسای خود جای دهد ، بالاخره احسان و خیر و راحت رسانی سعادت است که همه کس بدرک آن نائل نمیشوند .

بهوش باش دلی را بقهر نخراشی بناخنی که توانی گره گشائی کرد!

افرادی که از انجام هر گونه اقدام نیکی در خود احساس سنگینی و فشار میکنند ، و موجودات را بادیدهٔ عناد و دشمنی مینگرند ، در حقیقت با جهانی که در آن زندگی میکنند ، رابطه معنوی خویش را قطع کرده‌اند ، بطوری در خود فرورفته و بدیگران و مسائل آنها بی توجهند کمی - پندارند در جهان کسی جز آنها حق حیات ندارد ، و حتی قادر نیستند نفع خود را در خیر و سلامت عمومی ببینند .

این دسته از مردم البته از شعور و احساسات انسانی خالی نیستند ، و بحکم احساساتی که

دارند ، آلام دیگران رادرك میکنند ، لیکن بطوری در چهار دیوار خود پرستی محصور میشوند که دیگر در افاق آمال آنها خلائی برای نوع دوستی باقی نماند ، بعبارت دیگر: قادر نیستند از «من» گذشته خویشتن را زیر پا گذاشته و به «ما» برسند .

« دکتر گارل » دانشمند معروف میگوید : تضاد فاحشی بین خودخواهی فردی و محبت بهممنوع که لازمه زندگی اجتماعی است وجود دارد ، ساختمان و رشد بدن بواسطه عوامل محیط و کمک افراد انجام می پذیرد ، انسان در طول زندگی جنینی نوعی انگل مادر و تاسن بلوغ انگل خانواده و اجتماع است ، بدین ترتیب عادت میکند که استفاده از مواهب محیط را حقی برای خود بداند ، بسط « فردگرایی » مرهون این تمایل غریزی بسوی خود خواهی در تمام موجودات زنده است .

از طرف دیگر افراط در خودخواهی تشکیل جامعه حقیقی را غیر ممکن میسازد ، بنابراین این محبت بهممنوع نیز همچون خودخواهی ضروری است ، میان «من» و «ما» ، این دو تمایل متضاد ، باید تعادلی بر قرار شود ، این تعادل شرط ضروری موفقیت ما در زندگی است ، همانطوری که دقت حرکات دست مرهون تضاد عملی عضلات خم کننده و راست کننده انگشتان است ، «من» بطرق مختلف به «ما» تبدیل میشود .

احسان و نیکی منحصر بین مال و رفع آلام دردمندان و گره گشایی از کار دیگران نیست ، بلکه بخشش و کمک معنوی و اصلاح اخلاق و صفات درونی آنها از احسانهای مالی عالیهتر و گرانبها تر است ، بنابراین اگر کسی دست گمراهان را گرفته از دره فساد و تباهی و گمراهی بالا آورد و در محیط پر نور حقیقت رها سازد ، و بزرگترین نیکی و احسان رادر حفتان کرده است .

(بخواست خداوند در شماره آینده نظر اسلام را بررسی خواهیم کرد)

گردست دهد درد دلی درمان کن

آزرده دلی با کرم شادان کن

مشکن دل مسکین و ضعیف و بی کس

مقدور تو آنچه هست رو احسان کن

« مسحور »